

مضاف و مضاف‌الیه آمده - نیز قابل تأمل است:

سیاه: ابر سیاه، شب سیاه، شب سیاهکاران.

سرخ: سحر سرخ می، ماه بزرگ سرخ

سبز: باغ سبز، عطر سبز، سرود سبز، سرود سبز رود، جان سبز بهار، واحه سبز.

سپید: گل سپید، باز سپید کوهساران.

□ سادگی و صمیمیت، عنصر دیگر شعر درودیان است. در جایی که از خزان (و خزان عمر) (در سن ۴۲ سالگی = تاریخ سرودن غزل ۲۸ خرداد ۱۳۵۹) سخن می‌گوید، ملتسانه و بسیار صمیمانه خطاب به ساقی چنین گلایه می‌کند:

خزان در باغ سبز ما، حریق زرد و سرخ افروخت

بین ساقی، بین بیداد باد مهرگانی را!

(غزل خزانی)

این صمیمیت در بیت بعدی نیز تا حدودی بازتاب دارد: خدا را یا چه کس گویم، غم بی‌همزبانی را؟

در بیتی از غزلی دیگر - که رنگی تلخ دارد و خنده‌های آن نیز به زهرخند بیشتر می‌ماند - مخاطب را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

به جرم عشق توام چون به دار آویزند

بیا بیا به تماشا، ز پای دار مرو

(غزل از این دیار مرو)

□ خنده‌های تلخ و شیرین

در عمق خنده‌های به ظاهر شیرین شاعر، زهرخندی پشیده می‌شود:

گو بسوزد هستی‌ام را آتش خندان تو (غزل آتش خندان - ص ۴۲) شاعر در مصرع دوم یک دوبیتی اگرچه مخاطب خود را دعا می‌کند که: «چراغ خنده‌ات پیوسته روشن» ولی در بیت نخست از «شب من، وای بر من، وای بر من» سخن می‌گوید. شاعر خود به «دروغین بودن» خنده‌های خود اعتراف دارد:

به خنده‌های دروغین من مشوگمراه

بین به گریه‌ی تلخم، از این دیار مرو

(غزل از این دیار مرو)

در غزلی که عنوان آن، عنوان کتاب نیز است، سه بار از خنده سخن رفته است که شادترین خنده شاعر را در این غزل درک می‌کنیم که در اولی به شب سیاهکاران می‌خندد:

چه خوش است چون سپیده، ز شب سیاه زادن

به نشاط خنده کردن، به شب سیاهکاران

(غزل در غریب باد و باران)

در بیت دیگر لازمه سرآمدن «شب هول» و شکفتن سحر را خندیدن می‌داند:

اگر ت هواس ت جانا شب هول ما سرآید

تو بخند تا بخندد، سحر ستاره باران

(در غریب باد و باران)

در غزل باغ نیلوفر که شاعر نشاط روحی قابلی را در خود احساس می‌کند، سه بار از خنده و لبخند سخن گفته است، با این همه، همه خنده‌ها و لبخندهای شاعر، در عین شیرینی، تلخ است.

مرگ ایوان ایلیچ

مرگ ایوان ایلیچ

لئو تولستوی، رضی خدادادی (هیرمندی)

نشرهستان، چاپ اول، ۱۳۷۹

مرگ ایوان ایلیچ با وجود کوتاهی از بزرگترین آثار ادبی جهان است. تولستوی در این داستان با قدرت تمام گام به گام مردی حرکت می‌کند که در آستانه مرگ و نیستی است، طوری که بعضی از منتقدان مانند ناباکوف آن را حتی برتر از جنگ و صلح و آنکارینا دانسته و درباره‌اش گفته‌اند که: «هنری‌ترین و بی‌نقص‌ترین کار تولستوی است.» بی‌علت نیست که اگر چه از تاریخ نگارش مرگ ایوان ایلیچ بیش از یک قرن می‌گذرد هنوز هم خواننده دارد و هر چند مدت ترجمه تازه‌ای از آن در جهان منتشر می‌شود. در ایران نیز تا آن جایی که حافظه یاری می‌کند کاظم انصاری در حول و حوش سال‌های ۱۳۳۵ این کتاب را از روسی به فارسی ترجمه کرد و در کتاب هفته به چاپ رساند.

بعدتر دو ترجمه دیگر به وسیله غلامعلی سرمد و محمد دادگر صورت گرفت که به ترتیب در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۷۸ به چاپ رسید، و بالاخره به تازگی شاهد ترجمه دقیقی به وسیله مترجم پرکار رضی خدادادی (هیرمندی) هستیم. این ترجمه تازه همراه مقاله‌ای مفصل و تحلیلی از رونالد بلاید درباره داستان مرگ ایوان ایلیچ است. اما چون این نقد از منظر خاصی به داستان نگاه کرده و پیش از داستان آمده، شاید تخیل خواننده را آزاد نگذارد تا به دیگر جوانب اثر توجه درخوری داشته باشد.

رضی خدادادی در مقدمه کتاب درباره مزیت ترجمه‌اش یا تفاوت و علت آن توضیحی نداده است، فقط گفته که ترجمه کتاب «حکم رونویسی احساسات و اندیشه‌هایم را از روی دست توانای تولستوی داشته.» (ص ۶) هر چند که واضح است توانایی دست لئو تولستوی از قدرت احساسات و اندیشه‌های وی بوده است. در هر حال خوشحالیم که باز این شاهکار کوچک، بخصوص با ترجمه تازه، روی پیشخوان کتابفروشی‌ها است.

محمدعلی چراغی

در غریب باد و باران